

استفاده زیاد از این ابزار، شما را دچار فراموشی می کند



در دنیایی که یک دانش آموز دیگر عاشق نوشتن نیست و یک مدیر پروژه دیگر نمی تواند یک متن ساده را بدون کمک یک نرم افزار بنویسد، عاقبت انسان چه خواهد شد؟

گروه علم و پیشرفت خبرگزاری فارس - یک دانش آموز دیگر عاشق نوشتن نیست. یک مدیر پروژه دیگر نمی تواند یک متن ساده را بدون کمک یک نرم افزار بنویسد و یک محقق، مسیر فکری خود را به یک الگوریتم هوشمند سپرده است. این واقعیت تلخ، زنگ خطری است که این روزها در ذهن بسیاری از ما به صدا درآمده است. زنگ خطری که به ما می گوید، در حال از دست دادن یک توانایی اساسی هستیم: توانایی فکر کردن.

در مسابقه برای رسیدن به «هوش مصنوعی عمومی» (یا AGI)، ما در حال از دست دادن «حداقل انسجام شناختی» (MCI) یا خود هستیم. یک خطای مهلک که در سکوت، از ما یک موجود منفعل می سازد و این سؤال اساسی را مطرح می کند: «آیا متنی که با کمک یک هوش مصنوعی نوشته می شود، هنوز متعلق به ماست؟»

این پرسش، تنها یک دغدغه شخصی نیست، بلکه چالشی بزرگ است که در حال تغییر مسیر تفکر انسان است. بی توجهی به این مسئله، جامعه ای را به وجود می آورد که در آن، شهروندان به دلیل وابستگی به ابزارهای هوشمند، توانایی تحلیل را از دست می دهند و در نتیجه، راه برای سلطه فناوری بر زندگی روزمره هموار می شود.

ذکر این نکته ضروری است که آسیب شناسی، به معنای نفی این فناوری پیشرفته و ضرورت به کارگیری بهینه آن نیست؛ بلکه به معنای استفاده آگاهانه از این تحول فناورانه و در کاربردهای مختلف است به نحوی که آن را به حداکثر کارایی و بازدهی برسانیم و درعین حال از توانمندی های انسانی خودمان نیز محافظت کنیم.

برون سپاری تدریجی و مرگ خاموش خلاقیت

این روند به شکلی موزیانه و آرام آغاز می شود. ابتدا از ابزارهای هوش مصنوعی برای ساده سازی کارهای کوچک استفاده می کنیم. برای نوشتن یک ایمیل کوتاه، برای یافتن یک پاسخ سریع در اینترنت، یا برای خلاصه سازی یک متن بلند. این کارها، به ظاهر بی ضرر و حتی کارآمد به نظر می رسند. اما این تنها آغاز ماجراست. با هر بار استفاده از این ابزارها، بخش کوچکی از مغز ما که مسئول حل مسئله، تحلیل و خلاقیت است، غیرفعال می شود.

در ادامه، این فرآیند با شتاب بیشتری ادامه می یابد. دیگر برای نوشتن یک مقاله، ایده پردازی برای یک پروژه، یا حتی حل یک مسئله ریاضی، به سراغ مغزمان نمی رویم. به جای آن، از ابزارهای هوش مصنوعی می خواهیم تا همه این کارها را برای ما انجام دهند.

با این کار، ما در حال واگذاری «فرانشاخت» خود هستیم. فرانشاخت، توانایی تفکر درباره خود تفکر است. این توانایی به ما اجازه می دهد تا به نقاط قوت و ضعف خودمان در فکر کردن، آگاه باشیم. وقتی این توانایی را از دست می دهیم، دیگر نمی دانیم چگونه فکر کنیم و حتی مهم تر از آن، دیگر نمی دانیم چگونه به تفکر خودمان اعتماد کنیم.

تأثیرات پنهان در تار و پود جامعه

این پدیده، تنها به از دست دادن خلاقیت فردی محدود

نمی شود. تأثیرات آن، در تار و پود جامعه نفوذ کرده و منجر به عوارض جدی تر می شود.

انزوای فکری: زمانی که دیگر برای حل مسائل با دیگران گفتگو نمی کنیم و به جای آن، جواب را از یک نرم افزار می گیریم، در حال از دست دادن مهارت های ارتباطی و تبادل فکری هستیم. این امر به تدریج به انزوای فکری و فردگرایی افراطی منجر می شود.

نابرابری شناختی: اگرچه هوش مصنوعی ابزاری در دسترس همگان است، اما نحوه استفاده از آن متفاوت است. افرادی که از این ابزارها برای تقویت تفکر خود استفاده می کنند، برتری چشمگیری نسبت به کسانی پیدا می کنند که صرفاً به آن تکیه می کنند. این امر، نابرابری جدیدی را در جامعه به وجود می آورد: نابرابری در توانایی تفکر.

سقوط مطالبه گری: وقتی پاسخ تمام سؤالات را از یک هوش مصنوعی می گیریم، دیگر نیازی به جستجو، تحقیق و سؤال پرسیدن از مسئولان نداریم. این امر باعث می شود که مطالبات عمومی در جامعه کاهش پیدا کند و جامعه ای منفعل شکل بگیرد که هیچ سؤال و مطالبه ای ندارد.

بیماری «فراموشی شناختی»

این روند، مانند یک بیماری مزمن است که به آرامی ما را درگیر می کند. مانند تحلیل رفتن عضلات که یک شبه اتفاق نمی افتد، بلکه با گذر زمان و عدم استفاده از عضلات، به تدریج قدرت و توانایی آن ها را از بین می برد. در نهایت، یک روز به خودمان می آییم و می بینیم که حتی توانایی بلند کردن یک وزنه سبک را هم نداریم. در حوزه شناخت نیز همین اتفاق در حال وقوع است.

کلمات خالی از معنا: زمانی که یک هوش مصنوعی برای ما یک متن می نویسد، از کلمات و جملات بی عیب و نقصی استفاده می کند، اما این کلمات خالی از حس و معنا هستند. زیرا این کلمات از یک تجربه زیسته، از یک احساس، یا از یک تفکر عمیق برخاسته اند. این کلمات فقط یک سری داده پردازش شده هستند که کنار هم قرار گرفته اند.

سفرهای بی مقصد: وقتی یک هوش مصنوعی برای ما ایده پردازی می کند، ما در حال سفر در یک مسیر فکری

هستیم که توسط شخص دیگری طراحی شده است. ما فقط یک مسافر هستیم که در یک قطار می نشینیم و به مناظری نگاه می کنیم که دیگران برایمان انتخاب کرده اند. ما دیگر نمی توانیم سفر خود را به مقصد دلخواه خود آغاز کنیم.

در جستجوی اصالت

«هوش مصنوعی عمومی» ممکن است هنوز سال ها با ما فاصله داشته باشد. اما «حداقل انسجام شناختی» همین حالا اینجا است. پرسش اصلی این نیست که آیا هوش مصنوعی می تواند مانند ما فکر کند، بلکه این است که آیا ما هنوز مانند خودمان فکر می کنیم؟

این یک هشدار نیست، بلکه یک فراخوان است. فراخوانی برای بازپس گیری کنترل ذهن و فکر خود. ما باید آگاهانه تصمیم بگیریم که چگونه از این ابزارها استفاده کنیم. باید برای ذهن خود، مانند یک ورزشکار، تمرین کنیم و از آن در برابر تحلیل رفتن محافظت کنیم.

باید از «تنبلی فراشناختی» دوری کنیم و با خودمان و دیگران گفتگو کنیم. باید از ابزارهای هوش مصنوعی به عنوان یک ابزار برای تقویت تفکر خود استفاده کنیم، نه به عنوان یک جایگزین.

در نهایت، باید به یاد داشته باشیم که تفکر، تنها یک ابزار نیست، بلکه یک سفر است. یک سفر پر از چالش، اما پر از کشف. یک سفر که ما را انسان می کند.

توضیحات اصلاحات تخصصی:

هوش مصنوعی عمومی (AGI): نوعی از هوش مصنوعی که می تواند هر کار فکری را که یک انسان می تواند، انجام دهد.

حداقل انسجام شناختی (MCI): حداقل توانایی فرد در پردازش و استفاده از اطلاعات به صورت مستقل.

فرانشاخت: توانایی فرد برای آگاهی و مدیریت فرآیندهای فکری خود.

تنبلی فراشناختی: عدم تمایل به استفاده از فرآیندهای فکری عمیق و انتقادی و ترجیح تکیه بر ابزارهای هوش مصنوعی.